

و نبرد آغاز نهاد.

الملك المنصور قلاون پادشاه مصر و شام بیامد و در خارج شهر حمص میانشان نبرد افتاد. حمله و هجوم با ملوک تاتار بود و خلق عظیمی از ایشان کشته شدند و باقی به اسارت افتادند. اباقا از رجه در حرکت آمد و همه گریزان به بلاد خویش باز گشتند. پس از این حادثه منگو تیمور پادشاه شمال و منگو تیمورین هلاکوخان در سال ۶۸۱ هلاک شدند.

چون منگو تیمور هلاک شد، پسرش تودا منگو^۱ به پادشاهی رسید و بر تخت پادشاهی سرای استقرار یافت و پنج سال پادشاهی کرد. سپس رهبانیت اختیار کرد و در سال ۶۸۶ از پادشاهی کناره گرفت و به صحبت مشایخ و فقرا پرداخت. چون تودا منگو از پادشاهی کناره گرفت برادرش تولابوقا^۲ به جایش نشست و آهنگ نبرد بلاد او نمود و نوقای^۳ از نوادگان دوشی خان را که بر طایفه‌ای از بلاد شمال فرمان می‌راند و بر ملوک خاندان بنی دوشی تحکم می‌کرد به جنگ فراخواند. او نیز با لشکر عظیم خود بیامد. و همه به آن بلاد در آمدند و حمله‌ای سخت کردند و در آن نواحی فتنه‌ها برانگیختند و آشوب‌ها بر پای کردند و بیرون آمدند. در آن هنگام زمستان فرا رسیده بود.

سلطان مسافتی را که تصرف کرده بود بیابان بود و عبور لشکر در آن زمستان متعذر. بسیاری از سپاهیان از سرما و گرسنگی مردند. حتی چارپایان خود را خوردند. نوقای که از نزدیک‌ترین راه‌ها حرکت می‌کرد خود را و لشکرش را از این مشقت برهانید. سلطان او را متهم کرد که بعمد او را گمراه کرده است. همواره به سبب تحکم و خود کامگیش سلطان را کینه او در دل بود. تا آن‌گاه که زن کنجک را که در ایام پدر و برادرش بر دولت تحکم می‌راند به قتل آورد. این زن در امری به نوقای شکایت برده بود. نوقای برآشفته و فرمان داده بود که او را خفه کنند. همچنین امیری را بیطرا نام که در خدمت آن زن می‌بود بکشت.

تودامنکو به سبب این کار نوقای را نکوهش کرد و آهنگ فرو گرفتن او نمود. و کس فرستاد و او را فراخواند تا بناگاه کار او را بسازد این خبر به نوقای دادند. کوشید تا خود را ناصح و نیکخواه سلطان و نماید و نزد مادر او پیام داد که سخنان نصیحت آمیزی دارد که می‌خواهد در خلوت به سمع سلطان رساند. مادر، فرزند خود را از تصمیمی که درباره او

۱. متن: تدان

۲. متن: قلابغا

۳. متن: نوغیته

داشت منع کرد و اشارت کرد که او را فراخواند تا بنگرد که چه می‌گوید. امیر بیامد و پیش از این جمعی از برادران تودامنگو را که به او گرایش داشتند از جمله توقتای^۱ و بولوک^۲ سرای بوقا^۳ و قدان قودوقای^۴ فرزندان منگو تیمورین طغان بفرستاد بیامدند تا اگر سلطان را قصد حمله بود او را فروگیرند چون نوقای آمد دسته‌ای از سپاهیان در جایی کمین گرفته بودند. آن دو با یکدیگر دیدار کردند و میانشان سخن به دراز کشید بناگاه آنان که در کمین بودند برجستند و گرد سلطان گرفتند و کشتندش. این واقعه در سال ۶۹۰ اتفاق افتاد. توقتای پسر منگو تیمور پیش افتاد.

چون تودامنگو کشته شد، توقتای را در همان وقت به جای او نشانده‌اند. و نوقای به بلاد خود بازگشت و به توقتای پیام داد که امیرانی را که با تودامنگو در قتل او توطئه می‌کرده‌اند بکشد. توقتای نیز همه را بکشت.

چون توقتای جای پای مستحکم کرد به خلاف نوقای که راه خودکامگی پیش گرفته بود و به فرمان او کار نمی‌کرد، برخاست و از او کناره‌گرفت و فضای دوستی تاریک شد. اعیان دولت به گرد نوقای جمع شدند و در حالی که سینه‌هایشان از کینه توقتای انباشته شده بود. نوقای دختر خود را به یکی از آنان به نام طاز پسر منجک داد.

توقتای لشکر بیاورد. نوقای او را منهزم نمود. رود اتیل^۵ بر سر راه فراریان بود. بیشترشان در آن غرق شدند. نوقای از تعقیب او باز ایستاد و بر بلاد شمالی دست یافت و پسر دختر خود قراجا پسر طشتمر را در سال ۶۷۸ بر شهر قرم (کریمه) امارت داد؛ اما توقتای بر سر او لشکر برد تا اموالش را بستاند. بر او شیخون زد و در همان شب او را بکشت.

نوقای لشکر به قرم فرستاد. سراسر آن را کشتار و تاراج کرد و همه قرا و مزارع اطراف را ویران نمود.

نوقای یاران خود را بر دیگران بسیار برتری می‌داد. چون زمام کارها به دست گرفت پسران خود را از دیگر امیران برتر شمرد و حسد آنان برانگیخت.

در میان امیران مغول ایاجی پسر قرمش و برادرش قراجا همتای او بودند. چون فرزندان خود را بر آنان برتری داد به توقتای میل کردند. فرزندان نوقای با گروهی از پی

۳. متن: صرای

۲. متن: بولک

۱. متن: طغتای

۵. متن: مل

۴. متن: قدان

آنان رفتند تا دستگیرشان کنند؛ ولی آنان را نیافتند یاران آن دو بعضی بازگشتند و بعضی به راه خود ادامه دادند. فرزندان نوقای همه آنان را که بازگشته بودند با فرزندانشان کشتند. امرای مغول خشمگین شدند و نزد توقتای رفتند و او را به جنگ با نوقای برانگیختند. توقتای در سال ۶۹۹ به جنگ نوقای آمد. سپاه نوقای به هزیمت شد و او خود در نبرد کشته شد. سرش را نزد توقتای آوردند. قاتلش را کشت و گفت: مردم عامی را نرسد که ملوک را بکشند. لشکرگاه او را تاراج به بردند و هر چه از زن و مرد و کودک اسیر کردند را در اقطار عالم بفروختند. جماعتی از ایشان را که برده کرده بودند به مصر بردند. اینان بعدها در زمرة سپاهیان آن سامان در آمدند.

چون نوقای کشته شد پسرش جکک جای او بگرفت. برادرش بر او بشورید و به قتلش آورد. از این رو یارانش از گردش پراکنده شدند و تصمیم به سرکوب او گرفتند. از کسانی که در این کار پیشقدم بودند یکی از طغرلجای و نایب و شوی خواهر او طازبن منجک بود. این خبر به او رسید و در آس^۱ و روس به غزا رفته بود. بگریخت و به بلاد خویش آمد. سپس بار دیگر به لشکر خود پیوست و آهنگ قتال ایشان نمود و بر آنان غلبه یافت.

توقتای آن دو را بر ضد جکا پسر نوقای یاری داد. جکا بگریخت و به بلاد ایلاق پناه برد. کوشید که در یکی از قلاع آن بلاد که در دست دامادش بود موضع گیرد ولی صاحب قلعه او را بگرفت و نزد توقتای آورد. توقتای فرمان داد او در سال ۷۰۱ کشتند. طرای برادرش و قراکسک پسرش نجات یافتند. و میدان برای توقتای خالی ماند و از منازع و مخالف نشانی نماند. جای پایش در دولت استوار گردید و قلمرو خود را میان برادرش سرای بوقا و دو پسر خود تقسیم کرد.

منکلی بغا دو پسر خود را در ایالت نهر دون^۲ نزدیک باب الحدید جای داد. سرای پسر نوقای از مقر خود بیامد و به سرای بوقا برادر توقتای پناه آورد. او نیز پناهش داد در نزد خود جای داد. چون با او انس گرفت پرده از راز دل خود برگرفت و او را به عصیان علیه برادرش توقتای ترغیب کرد. برادر بزرگتر از او به نام ازبک در نزد توقتای می زیست. سرای بوقا سوار شده نزد او آمد تا با او در این باب مشورت کند. چون بگفت به خشم آمد و برادرشان توقتای را از این راز بیگانه کنید. در حال فرمان احضار آن دو را بداد و هر

۱. متن: اللاز

۲. متن: طان

دو را در دم بکشت. و قلمرو و برادر را به قلمرو پسرش ایل بهادر افزود. سپس به طلب قراکسک پسر نوقای فرستاد و او را از آن ناحیه دورگردانید و او به نواحی شمال رفت و به یکی از ملوک آن دو طرف پناه برد. در سال ۷۰۹ برادر توقتای و پسرش ایل بهادر بمردند و توقتای نیز در سال ۷۱۲ هلاک شد. والله تعالی اعلم.

ازبک بن طغرلجای بن منگو تیمور

چون توقتای هلاک شد قتلغ تمر با ازبک پسر برادرش طغرلجای بیعت کرد و این به اشارت تنوفالون زوجه طغرلجای بود. قتلغ تمر از او پیمان گرفت که مسلمان باشد. او نیز اسلام آورد و مسجدی بنا کرد. برخی از امیرانش این عمل او را ناخوش داشتند و کشتندش.

میان توقتای و ملوک مصر روابط دوستی بود. به هنگامی که چشم از جهان بریست رسولان او در نزد الملک الناصر محمد بن قلاون بودند. رسولان را به اکرام تمام نزد ازبک بازگردانیدند. ازبک نیز با الملک الناصر تجدید مودت کرد. قتلغ تمر ترغیب کرد که یکی از دختران این خاندان را به عقد الملک الناصر در آورد و برای او دختر برادر توقتای را نامزد کرد. رسولان از دو سو به آمد و شد پرداختند، تا کار به پایان آمد. آنان دختر خود را به مصر فرستادند. الناصر او را به عقد خود در آورد و با او زناشویی نمود. و ما در اخبار دولت ایشان آوردیم. سپس میان ازبک و ابوسعید پادشاه مغول در عراق، از اعقاب هلاکو، خلاف افتاد. ازبک لشکر به آذربایجان برد.

خاندان دوشی خان مدعی بود که تبریز و مراغه از آن ایشان است بدان هنگامی که قآن، هلاکو را برای جنگ به بلاد اسماعیلی فرستاده بود و بغداد را فتح کرد، نیاز به لشکر بیشتر داشت. سپاهیان شمال به فرمان قآن به یاری او رفتند. علوفه این سپاهیان از تبریز مقرر شد. چون هلاکو خان درگذشت برکه از پسر او اباقاخان اجازه خواست تا مسجد جامعی در تبریز بنا کند. و کارخانه‌ای برای بافتن پارچه و مطرز کردن آن تأسیس کند. اباقاخان اجازه داد و هر دو را بنا کردند و خود در آن جا ماندند. سپس خاندان دوشی خان مدعی شدند که تبریز و مراغه از اعمال ایشان است و همواره خواستار این دو موضع بودند. چون میان ازبک و ابوسعید فتنه افتاد، فرمان لشکرکشی به موقان داد. برفتند و در آن جا کشتار و تاراج کرده بازگشتند.

امیر چوپان در دولت ابوسعید صاحب قدرت و شوکتی شگرف شده بود و بر فرزندان چنگیزخان تحکم می‌کرد. امیر چوپان از فرمانروایی براق پسر یسودوا^۱، نواده یسومنگو^۲ پسر جفاتای بر خوارزم ناخشنود بود. ازبک، براق را برانگیخت که به خراسان لشکر کشد و نیز او را با فرستادن لشکری یاری داد نایب خود قتلغ‌تمر را بفرستاد و یسور^۳ نیز بدین مقصود در حرکت آمد. ابوسعید، امیر چوپان را به دفع او فرستاد. امیر چوپان پایداری نتوانست و یسور بر بسیاری از بلاد خراسان دست یافت. امیر چوپان با هرچه یسور تصرف کرده بود با او مصالحه کرد ولی یسور در سال ۷۲۰ درگذشت. ازبک نیز نایب خود قتلغ‌تمر را عزل کرد و عیسی کوکز را به جای او فرستاد ولی در سال ۷۲۴ بار دیگر نایب نخستین خویش را به مقام اولش بازگردانید. جنگ میان ازبک و ابوسعید همچنان بر دوام بود تا سال ۷۳۶ که ابوسعید بمرد. سپس در همین سال قآن نیز هلاک شد.

چون ازبک پسر طغرلجای درگذشت پسرش جانی‌بیک به جای او قرار گرفت. ابوسعید پیش از این مرده بود و از او فرزندی باقی نمانده بود. جانشین او در عراق امیر شیخ حسن بزرگ از دخترزادگان ابقا پسر هلاکو بود. و باقی مملکت او میان امرای دیگر تقسیم شده بود. جانی‌بیک بار دیگر لشکر به خراسان آورد تا در سال ۷۵۸ سراسر آن را تصرف کرد. سپس به آذربایجان و تبریز لشکر برد. امیر حسن کوچک پسر تیمورتاش بن چوپان و برادرش اشرف فرمان می‌راندند. و ما بعد از این از اخبار آنان سخن خواهیم گفت.

جانی‌بیک با لشکر خویش بدان ادعا که پیش از این در باب تبریز و مراغه داشتند به آذربایجان آمد و بر تبریز استیلا یافت سپس پسر خود بردی‌بیک را بر تبریز گماشت و خود به خراسان^۴ بازگردید، ولی در راه بیمار شد و بمرد.

بردی‌بیک، پسر جانی‌بیک

جانی‌بیک به هنگام بازگشت از تبریز به خراسان بیمار شد. دولتمردان او به پسرش بردی‌بیک خبر بردند. پدر او به جای خود در تبریز نهاده بود و امیری را به سرپرستی او

۱. متن: ستف

۲. متن: منکوفان

۳. متن: سیول

۴. متن: خوزستان

گماشته بود. بردی بیک شتابان به میان قوم خود رفت. چون به سرای رسید پدرش جانی بیک مرده بود. او را به جای پدر نشانند و او به استقبال به فرمانروایی پرداخت. بردی بیک پس از سه سال فرمانروایی درگذشت.

غلبه مامای بر مملکت سرای

چون بردی بیک بمرد پسری خردسال از او برجای ماند به نام *تَغْتَمِش*. خواهر او، دختر بردی بیک، زن یکی از امرای مغول بود به نام مامای. مامای زمام امور دولت او را در دست داشت و شهر قرم (کریمه) در قلمرو او بود. در این روزها مامای در کریمه می زیست و جمعی از امرای مغول در ولایات در نواحی سرای پراکنده بودند. آنان هر یک ادعایی داشتند و در قلمرو خود خواهان استقلال بودند. حاجی چرکس در ناحیه حاج طرخان و اهل خان در قلمرو خود و اییک خان نیز در قلمرو خود داعیه استقلال داشتند. همه اینان را امرای مسیره (سیراردو؟) می گفتند.

چون بردی بیک هلاک شد و دولت منقرض گردید و این نواحی دعوی استقلال کردند مامای به کریمه در آمد و کودکی از فرزندان از یک خان به نام عبداللّه را برگرفت و به سرای رفت. *تغتمش* از آنجا بگریخت و به مملکت اروس خان^۱ در ناحیه جبال خوارزم پیوسته به مملکت خاندان جغتای پسر چنگیز در سمرقند و ماوراءالنهر رفت. در آن روزها سلطان تمر از امرای مغول بر آن نواحی غلبه یافته بود و کودکی از ایشان را به نام محمود به امارت نشانده بود. *تغتمش* با مادرش ازدواج کرد و زمام کارهایش را به دست گرفت و در آنجا ماند.

آنگاه میان امرایی که بر اعمال سرای غلبه بودند خلاف افتاد. حاجی چرکس صاحب ولایت حاج طرخان^۲ لشکر بر سر مامای برد و سرای را از او بستند. مامای به کریمه رفت و در آنجا بساط فرمانروایی خویش بگسترد.

چون حاجی چرکس از ولایت خویش لشکر بیرون آورد. اروس خان لشکر خود را از نواحی خوارزم فرستاد. این لشکر حاج طرخان را محاصره کرد. حاج چرکس به سرداری یکی از امیرانش به دفع او پرداخت و حیللهایی به کار برد تا آنان را از حاج طرخان منهزم ساخت و لشکریان و امیر آنان را بسختی فروکوفت. حاج چرکس به فرو نشاندن این فتنه

۱. متن: ارض خان

۲. متن: منج طرخان

سرگرم شد. در این حال آیبک خان بیامد و سرای را تصرف کرد و چند روزی در آنجا فرمان راند. چون هلاک شد پسرش قارینخان^۱ به جایش نشست. اروس خان از جبال خوارزم بیامد و بر سرای غلبه یافت. قارینخان پسر آیبک خان از آنجا بگریخت و به ولایت خویش بازگردید. اروس خان در سرای، و مامای در کریمه ماند. این وقایع در حدود سال‌های ۷۷۶ اتفاق افتاده است. تگتمش در این سال‌ها در نزد سلطان تیمور در ماوراءالنهر می‌زیست.

تگتمش را هوای تصرف مملکت اجدادی در سر افتاد. سلطان تیمور سپاهی در اختیار او گذاشت و او با آن سپاه به سرای آمد. چون به جبال خوارزم رسید اروس خان راه بر او بگرفت. منهزم شده به نزد سلطان تیمور بازگردید. اروس خان در اواسط این سال بمرد. سلطان تیمور لشکری دیگر به یاری تگتمش نامزد کرد. تگتمش با آن لشکر بیامد. و بر قلمرو اروس خان در جبال خوارزم مستولی شد. سپس به سرای لشکر برد. عمال اروس خان در سرای بودند. سرای را از ایشان بستند و سرزمین‌هایی را که مامای در اطراف تصرف کرده بود باز پس گرفت و ولایات حاجی چرکس را در حاج‌طرخان بگرفت و هرچه هر متغلبی از آن خود کرده بود از او متنزع ساخت و نشان ایشان برافگند. سپس برای نبرد با مامای رهسپار کریمه شد. مامای از برابرش بگریخت و دیگر کس از او خبر نیافت. سپس خبری رسید که در سال‌های بعد هلاک شده. سراسر سرای و اعمال آن تگتمش بن بردی بیک را صافی شد چنان‌که پیش از این خاندان او را بود.

جنگ‌های سلطان تیمور با تگتمش صاحب سرای

پیش از این از سلطان تیمور در دولت خاندان جغاتای سخن گفتیم و گفتیم که چگونه از بخارا و سمرقند، در سال‌های ۷۸۴ به خراسان آمد. تیمور به هرات لشکر برد. فرمانروایی از بقایای غوریان در هرات بود. تیمور هرات را محاصره نمود و تصرف کرد. سپس به جانب مازندران رفت. امیر ولی فرمانروای آنجا بود. او بعد از ایام فرمانروایی خاندان هلاکو بر مازندران دست یافته بود. نبرد تیمور و امیر ولی به دراز کشید تا عاقبت بر او غلبه یافت. امیر ولی با بقایای دولتمردانش به تبریز گریخت.

سلطان تیمور، سرزمین‌ها را زیر پی درنوردید تا به اصفهان رسید. آل مظفر را به

۱. متن: قاریان

اطاعت آورد و در سال ۷۸۷ رهسپار تبریز شد. تبریز را بگرفت و ویران نمود. پیش از این به دشت قپچاق لشکر برده بود و سرای را از تگتمش گرفته بود و او را از آن نواحی رانده بود. او در همان اطراف منتظر فرصت بود. چون تیمور به اصفهان رفت او نیز به سرای بازگردید.

سلطان تیمور را در میان قومش رقیبی بود به نام قمرالدین. تگتمش صاحب سرای به او پیام داد و به عصیان علیه تیمور ترغیبش کرد و او را به اموال و عساکر یاری داد. قمرالدین در آن حوالی دست به شورش زد. خبر به تیمور بردند. شتابان بازگشت و با قمرالدین جنگ در پیوست. این جنگ‌ها به دراز کشید ولی ریشه فتنه قمرالدین برکنده شد. تیمور بار دیگر بر سر فتوحات خود رفت. نخست لشکری برای نبرد با تگتمش روانه کرد. تگتمش به جنگ او بیرون آمد. یکی از خویشاوندان او به نام اوغلان بولاد^۱ در این نبرد با او بود.

تیمور در نهران نزد او کس فرستاد و او و جماعتی از امرایی را که نزد او بودند به خود گرایش داد. تگتمش خبر یافت ولی جنگ آغاز شده بود. تگتمش بر ناحیه‌ای از لشکر تیمور تاخت آورد و آن را در هم نوردید ولی امرایی که با تیمور در نهران سروسری یافته بودند پراکنده شدند و هر یک به سوی رفتند و بر شهری مستولی شدند.

تگتمش به سرای بازگشت و آن را بازپس گرفت. اوغلان بولاد به کریمه گریخت و آنجا را تصرف کرد. تگتمش لشکر به کریمه برد و آنجا را محاصره نمود. اروس خان چون سرای را خالی یافت آن را بگرفت. تگتمش بازگشت و سرای را از او بستد. پیوسته لشکرهایی به کریمه حمله می‌کردند و شهر را در محاصره می‌گرفتند تا عاقبت شهر را محاصره کرد و بر اوغلان بولاد ظفر یافت و او را به قتل رسانید.

تیمور پس از فراغت از نبردهایش با تگتمش به اصفهان رفت و آن شهر را بار دیگر تصرف نمود و پادشاهان آل مظفر را منقرض نمود و بکشت و همه قلمرو ایشان را به مملکت خویش ضمیمه نمود. سپس به بغداد رفت و آنجا را از احمد بن اویس در سال ۷۹۵ بستد. و ما از آن سخن گفتیم.

سلطان احمد بن اویس (جلایری) به الملک الظاهر برقوق فرمانروای مصر پیوست و از او یاری خواست. او نیز با لشکر خود به یاریش آمد و تا کنار فرات پیش تاخت. تیمور از

۱. متن: بلاط

بغداد به ماردین رفت. ماردین را محاصره و تصرف نمود و قلعه ماردین سخت مقاومت کرد. تیمور از ماردین راه به حصن الاکراکج کرد و به بلاد ارمن سپس به بلاد روم رفت. لشکریان الملک الظاهر صاحب مصر که به یاری سلطان احمد بن اویس آمده بودند رهسپار بغداد شدند. بقایایی از لشکر تیمور در بغداد مانده بودند. سلطان احمد بغداد را بگرفت و الملک الظاهر به مصر بازگردید. زمستان نزدیک شده بود. امیر تیمور به اعمال خود بازگشت و در قراباغ میان آذربایجان و همدان و دربند اقامت گزید. چون خبر یافت که تغتمش سرای را تصرف کرده از قراباغ لشکر به جنگ او برد. مدتی کس از او خبر نداشت. تا در اواخر سال ۷۹۷ خبر آمد که تیمور بر تغتمش پیروز شده و او را کشته است و بر سراسر قلمرو او دست یافته است. والله غالب علی امره. پایان.

پادشاه غزنه و بامیان و از خاندان دوشی خان

اعمال غزنه و بامیان جزء قلمرو دوشی خان و جزء اعمال جنوبی مارواءالنهر بود. از یک سو با سیستان هم مرز بود و از یک سو با هند. پیش از این در شمار ممالک خوارزمشاهان بود که مغولان در آغاز خروجشان آن را تصرف کردند. چنگیز خان آن بلاد را به پسر خود دوشی خان داد. پس دوشی خان آن اعمال به پسر او آورده^۱ و پس از آورده به پسرش قوینچی^۲ رسید. قوینچی در رأس قرن هفتم بمرد و چند پسر از او برجای ماند چون بایان^۳ و کبک و مونگتای. آن ولایت میان ایشان تقسیم شد. پسر بزرگتر که بایان نامیده می شد صاحب غزنه شد و پس از قوینچی پسرش کبک به حکومت رسید. برادرش بایان بر او بشورید و از توقتای صاحب سرای یاری خواست. او برادر خود بورلوک^۴ را به یاریش فرستاد. کبک نیز از قایدو^۵ یاری طلبید. قایدو به یاریش آمد ولی کاری از پیش نبرد و شکست خورد و در سال ۷۰۹ درگذشت. بایان بر آن اعمال مستولی شد و در غزنه اقامت گزید. قوشنای پسر برادرش کبک از قایدو یاری خواست و به غزنه لشکر کشید و بر عم خود غلبه یافت. بایان نزد توقتای رفت و قوشنای در غزنه ماند و می گویند آن که بر غزنه غلبه یافت برادرش توقتای بود و مرا از اخبار آنان آگاهی نیست. والله تعالی اعلم بغیبه و احکم.

۳. متن: بیان

۲. متن: انبجی

۱. متن: اردنو

۵. متن: قندو

۴. متن: بدالک

دولت خاندان هلاکو پادشاهان تاتار در عراق و خراسان و آغاز کار و سرانجام احوال ایشان

پیش از این گفتیم که چنگیزخان تخت خانیت را که در قراقروم بود به پسر خود اوگدای (اوکنای) داد. پس از او پسرش کیوک^۱ بن اوگدای به قآنی رسید. فتنه میان او و فرمانروای شمال از خاندان چنگیزخان یعنی باتو^۲ پسر دوشی خان به پاتختش سرای بود بالا گرفت کیوک با جماعتی کثیر از مغول و تاتار به سوی او رفت ولی در راه هلاک شد. و مغولانی که با او بودند تخت فرمانروایی را به باتو پیشنهاد کردند ولی او از پذیرفتن آن امتناع کرد و آن را به منگو پسر تولوی وا گذاشت و منگو را با برادرانش هلاکو و قویلای همراه با برادر خود برکه روانه نمود تا بر تخت خانیت نشیند. برکه در سال ۶۵۰ منگو را بر تخت نشانید. نیز شرح دادیم که چون برکه باز می‌گشت به اسلام گروید و ما سبب آن را بیان داشتیم.

منگوقاآن بر تخت خانیت جلوس نمود و فرزندان جغتای بن چنگیز را به وصیت چنگیزخان امارت بلاد ماوراءالنهر داد. منگوقاآن بردار خود هلاکو را برای فتح عراق عجم و قلاع اسماعیلیه که آنها را ملاحظه می‌گویند و نیز استیلای بر ممالک خلیفه فرستاد.

هلاکو پسر تولوی

منگوقاآن برادر خود را به عراق فرستاد. هلاکو در سال ۶۵۲ رهسپار عراق شد و بسیاری از قلاع اسماعیلیه را بگشود و سخت در محاصره گرفت. در این ایام برکه برادر باتو پسر دوشی خان در سرای فرمان می‌راند. میان او و هلاکو فتنه افتاد و این فتنه به جنگ انجامید. برکه همراه بانوقای^۳ پسر توتا^۴ پسرزاده دوشی خان پیامد و بر ساحل رود کور دو سپاه مصاف دادند. آب رود یخ بسته بود. فرورفت و بیشتر لشکر هلاکو تباه گردید. ما پیش از این از سبب این فتنه آگاه شدیم. هلاکو به بلاد اسماعیلیه بازگشت و آهنگ قلعه الموت نمود. فرمانروای قلعه علاءالدین بود. در این هنگام نامه ابن‌الصلا یا صاحب اربیل برسد که در آن نامه

۱. متن: کفود

۲. متن: ناظو

۳. متن: نوغان

۴. متن: ططر

ابن العلقمی او را به تصرف بغداد تحریض می‌کرد و گفته بود که این کاری بس آسان است؛ زیرا ابن العلقمی شیعه بود و اهل محله کرخ بود و اهل سنت با ساکنان این محله دشمنی داشتند. خلیفه و دواتدار نیز آنان را یاری می‌دادند تا بر ساکنان کنان محله کرخ حمله و هجوم کنند. بدین سبب ابن العلقمی خشمگین شد و ابن الصلایا حاکم اربل را که با او دوستی داشت و ادا داشت که مغولان را به تصرف بغداد برانگیزد. ابن العلقمی بدین عنوان که با مغولان مصالحه کرده است از شمار سپاهیان می‌کاست. هلاکو با لشکر تاتار راهی بغداد شد تا بجو^۱ سردار مغول را در بلاد روم نیز فراخواند. تایجو نخست تعلل می‌کرد ولی عاقبت پذیرفت و با لشکری که در اختیار داشت در حرکت آمد.

چون هلاکو با لشکر خود به بغداد نزدیک شد، آیبک دواتدار با لشکر مسلمانان با او رویاروی شد و لشکر مغول را در هم شکست. سپس مغولان بازگشتند و لشکر مسلمانان را منهزم ساختند. در نزدیکی بغداد آب دجله طغیان کرد و در یک شب جمع کثیری از آنان بکشت از جمله کشته شدگان آیبک دواتدار بود. امرایی که با آیبک بودند اسیر شدند. بقایای لشکر به شهر بازگشتند و هلاکو مدتی شهر را در محاصره گرفت. ابن العلقمی برای خلیفه المستعصم بالله و برای خود امان خواست بدین امید که هلاکو خلیفه را زنده خواهد گذاشت. خلیفه با موکب خویش که از اعیان دولت او بودند به نزد هلاکو خان رفت. این واقعه در محرم سال ۶۵۶ بوده است.

هلاکو خلیفه المستعصم بالله را دستگیر کرد و در جوالی نمود و فروکوفت تا بمرد زیرا نمی‌خواست خون او را بر زمین بریزد.

گویند شمار کشتگان بغداد هزار هزار سیصد هزار تن بود. هلاکو بر کاخ‌های خلافت و ذخایر آن که به شمار نمی‌گنجید و در ضبط نمی‌آمد مستولی شد و هرچه کتب علمی در خزاین کتب بغداد بود به دجله افگند و این به پاداش آن بود که مسلمانان به هنگام فتح ایران کتاب‌های کتابخانه‌های مداین را در آب افگنده بودند.

هلاکو خان ابن العلقمی را به وزارت باقی گذاشت ولی چندان قدرت و نفوذی نداشت. مهمتری مراتب او نگه داشتن حساب خرج و دخل بود آن هم زیر نظر شخصی دیگر که از او به هلاکو نزدیکتر بود. ابن العلقمی مدتی بدین منوال بی‌بود. سپس کارش پریشان شد و هلاکو او را به قتل آورد.

۱. متن: بنحو

هلاکو پس از فتح بغداد لشکر به میافارقین فرستاد. فرمانروای میافارقین الملک الکامل محمد بن غازی بن الملک العادل بود. چند سال شهر را در محاصره داشتند تا مردم به جان آمدند. سپس شهر را به جنگ تصرف کردند و نگهبانان را کشتند.

بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل پسر خود رکن الدین اسماعیل را به نشانه فرمانبرداری با هدایایی نزد هلاکو فرستاد. هلاکو او را پذیرفت و نزد خان اعظم منگوقاآن به قراقروم گسیل داشت. مدتی گذشت و از او خبری به لؤلؤ نرسید. لؤلؤ دو پسر دیگر خود شمس الدین اسحاق و علاء الدین را با هدایایی دیگر روانه داشت. آنان بیامدند و از برادر خود خبر آوردند و گفتند که بزودی بازمی‌گردد. بدرالدین لؤلؤ خود به نزد هلاکو رفت و با او در آذربایجان دیدار کرد و در محاصره میافارقین با او شرکت جست. در این احوال پسرش از نزد منگوقاآن بیامد و منشور امارت موصل و اعمال آن را بیاورد.

بدرالدین لؤلؤ در سال ۶۵۷ بمرد و پسرش رکن الدین اسماعیل به جای او نشست. او را الملک الصالح لقب دادند.

هلاکو لشکری به اربل فرستاد و آن را شش ماه محاصره نمود. و شهر همچنان مقاومت می‌کرد. مغولان عاقبت دست از محاصره برداشتند.

فرمانروای شام در این ایام الملک الناصر بن الملک العزیز محمد بن الملک الظاهر غازی بن صلاح الدین بود. چون از استیلای مغول بر بغداد خبر یافت پسر خود را با هدایا و تحف نزد هلاکو فرستاد و گفت از این‌که خود حضور نیافته است بدان سبب است که در سواحل شام از تجاوز فرنگان بیم دارد. هلاکو هدایا و عذر او را پذیرفت و پسرش را با وعده‌های جمیل بازگردانید.

چون هلاکو بر بلاد جزیره و دیاربکر و دیار ربیع استیلا یافت تا سواحل فرات پیش رفت و با شام هم مرز شد. در سال ۶۵۸ از فرات بگذشت و بیره را تصرف کرد. در آنجا الملک السعید برادر الملک الناصر بن الملک العزیز را در بند بیافت. او را آزاد کرد و بر سر حکومتش در صبیبه و بانیاس فرستاد.

هلاکو سپس رهسپار حلب شد. مدتی حلب را در محاصره داشت. سپس آن را به تصرف آورد. در آنجا جماعتی از امرای ممالیک بحری، ممالیک الملک الصالح ایوب، را بیافت که الملک الناصر در آنجا حبس کرده بود. چون سنقر الاشقر و تنکز. هلاکو همه را از بند برهانید هلاکو آنان را به یکی از امرای بزرگ قفقاق سپرد. این امیر از مغولان در

تسخیر ققچاق گریخته و به حلب آمده به خدمت الملک الناصر پیوسته بود. چون حلب او را خوش نیامده بود به نزد مغولان بازگشته بود. هلاکو او را بر برخی بلاد شام که تصرف کرده بود امارت داد.

آن‌گاه لشکر به دمشق برد و الملک الناصر که خبر تصرف حلب و دیگر بلاد شام را شنیده بود از دمشق رهسپار مصر گردید. چون الملک الناصر رهسپار مصر شد الملک الاشرف موسی از او جدا شد و در حلب نزد هلاکو آمد. هلاکو او را به مقر حکومتش حمص بازگردانید و امارت دمشق را نیز به او داد و نواب خود را برای نظر در کارهای او معین کرد. الملک الناصر که لشکرش او را ترک گفته بود به ترغیب تبردار خود به سوی هلاکو آمد و در برکه نزول کرد. کتبوقا او را بگرفت و در تسلیم چند شهر از او یاری خواست.

میان الملک الناصر و سلطان قطز اختلافی بود. از این‌رو از قطز بیمناک شده نزد هلاکو شتافت. هلاکو او را استقبال کرد. هلاکو در باب فرستادن لشکر به مصر با او مشورت کرد، او نیز کار را بسیار آسان جلوه داد. هلاکو رأی او بپذیرفت و نایب خود کتبوقا از امرای مغول را با لشکر اندکی در آنجا نهاد. کتبوقا رسولانی نزد سلطان مصر فرستاد. رسولان او در مجلس سلطان رسم ادب نگه نداشتند و سخنان درشت گفتند و از او خواستند سر به فرمان هلاکو فرود آرد. سلطان مصر رسولان را بکشت و لشکر به جنگ کتبوقا آورد. سپاه مصر در عین جالوت با کتبوقا نبرد کردند. سپاه مغول منهزم شد و امیرشان کتبوقا کشته شد. الملک السعید صاحب صبیبه برادر الملک الناصر با مغولان بود. او را گرفتند و در اسارت کشتند.

هلاکو لشکر به بیره فرستاد. الملک السعید پسر بدرالدین لؤلؤ از سوی الملک المظفر قطز نیابت حلب داشت گروهی از لشکریان در خدمت او بودند. جمعی از ایشان را به دفع مغولان فرستاد ولی اینان شکست خورده متفرق شدند. امرا بر الملک السعید به سبب این کار ناسنجیده بشوریدند و او را گرفته حبس کردند و حسام‌الدین الجوکندار را بر خود امیر کردند. مغولان به حلب راندند. الملک السعید از حلب بیرون آمد و با الملک المنصور صاحب حمص دست اتفاق به هم دادند بر لشکر مغول زدند و آنان را تارومار ساختند.

مغولان به افامیه رفتند و آنجا را محاصره کردند ولی از عاقبت کار خویش بیمناک

شده به بلاد خود کوچ کردند.

خبر به هلاکو رسید. الملک الناصر صاحب دمشق را بدین اتهام که تصرف مصر را در چشم او آسان نموده است به قتل آورد.

چون هلاکو در سال ۶۵۸ برخی بلاد شام را فتح کرد، خبر یافت که خان بزرگ، منگوقاآن، در آن هنگام که به غزو بلاد ختا می‌رفته است از جهان رفته است.

هلاکو به طمع تصرف تخت خانیت راهی قراقرم شد ولی دید که برادرش قویلائی پس از زد و خوردهایی که با برادر دیگرشان اریغ بوکا^۱ داشته بر سریر خانیت استقرار یافته. ما اخبار آن را به هنگام بیان اخبار خان بزرگ آوردیم. این سفر چندی هلاکو خان را از کار شام منصرف نمود.

چون از خانیت مایوس شد به آنچه در دست داشت قناعت ورزید و به بلاد خود بازگردید. اقالیمی که در دست اینها بود:

اقلیم خراسان: کرسی آن نیشابور است و از شهرهای آن است: طوس و هرات و ترمذ و بلخ.

عراق عجم: کرسی آن اصفهان است و از شهرهای آن است: قزوین و قم و کاشان و شهرزور و سجستان و طبرستان و همدان و نهاوند^۲ و گیلان^۳ و بلاد اسماعیلیه.

عراق عرب: کرسی آن بغداد است، و از شهرهای آن است: دینور و کوفه و بصره.

آذربایجان: کرسی آن تبریز است. و از شهرهای آن است: اران^۴ و سلماس و قفقاق.

خوزستان: کرسی آن شوشتر است و از شهرهای آن: اهواز و غیر آن.

فارس: کرسی آن شیراز است و از شهرهای آن است: کیش^۵ و عمان^۶ و کازرون^۷ و بحرین.

دیاربکر: کرسی آن موصل است و از شهرهای آن است: میافارقین و نصیبین و سنجار و اسعرد و دیبس (؟) و حران و رها و جزیره ابن عمر.

بلاد روم: کرسی آن قونیه است و از شهرهای آن است: ملطیه و اقصر و ارزنگان^۸ و سیواس و انطاکیه و علایا.

۱. متن: ازبک
۲. متألف همدان و نهاوند را جز خراسان آورده بود.
۳. متن: طلان
۴. متن: حرن
۵. متن: کش
۶. متن: نعمان
۷. متن: محمل رزون
۸. متن: اورنگار

در همین اوان المستنصر بالله^۱ احمد خلیفه عباسی در مصر بود. برای تصرف بغداد در حرکت آمد. او عم المستعصم بالله بود. پس از واقعه بغداد با الملك الصالح بن بدرالدین لؤلؤ که مغولان او را از موصل رانده بودند به مصر رفت. الملك الظاهر بیبرس او را اکرام نمود و در سال ۶۵۹ به خلافت نشاند. سپس او را برای بازپس گرفتن بغداد بسیج کرد. الملك الصالح بن بدرالدین لؤلؤ نیز با او بود. چون از فرات گذشتند و به نزدیکی بغداد رسیدند مغولان بر سرشان تاختند و میان هیت و عانه لشکر خلیفه مصر را تارومار کردند و خلیفه کشته شد.

الملك الصالح بن لؤلؤ و برادرش به موصل گریختند. مغولان هفت ماه موصل را محاصره کردند. سپس شهر را تصرف کردند و الملك الصالح را کشتند.

الملك الظاهر بیبرس از غائله هلاکو بیمناک شد. در این احوال برکه فرمانروای بلاد شمالی مغول در سال ۶۶۰^۲ به الملك الظاهر خبر داد که اسلام آورده است. بیبرس از این امر سود جست و او را وسیله جلوگیری از تجاوز هلاکو قرار داد. چون میان برکه و هلاکو اختلاف بود بیبرس برکه را بر ضد او برانگیخت. برکه برای نبرد با هلاکو بیامد و این امر سبب شد که هلاکو از شام برود.

سپس هلاکو سپاهیان مغول را برای محاصره بیره فرستاد و دریای یکی از امرای بزرگ مغول را سرداری این سپاه داد. پسر خود اباقا را نیز از پی او روان نمود. الملك الظاهر نیز لشکر خود را برای دفع ایشان بفرستاد. چون با لشکر دریای رویرو شدند، دریای گریخت و خیمه و خرگاه خود نیز رها کرده به اباقا پیوست. اباقا بر او خشم گرفت و در بندش کشید. هلاکو خان در سال ۶۶۳^۳ پس از ده سال فرمانروایی در عراق بمرد. والله اعلم.

اباخان بن هلاکو خان

چون هلاکو بمرد پسرش اباخان جانشین او شد. در آغاز حکومتش رهسپار نبرد با برکه فرمانروای ناحیه شمالی شد. برکه سپاهی به سرداری، نوقای نواده دوشی خان بن چنگیزخان که خویشاوندش بود و اسن دووا پسر موتوکن پسر جغتای^۴ بن چنگیزخان به

۳. متن: ۶۶۲

۲. متن: ۶۷۰

۱. متن: الحاکم

۴. متن: سنتفین منکوفان بن جغتای

جنگ او فرستاد. اسن دووا جنگ ناکرده بازگشت ولی نوقای پای فشرده تا اباقا را منهزم نمود و از لشکر او کشتار بسیار کرد و این امر سبب بالا رفتن منزلت او در نزد برکه گردید. اباقاخان در سال ۶۷۱ لشکر خود را به سرداری دریای به محاصرهٔ بیره فرستاد. الملک الظاهر بیبرس از فرات بگذشت و لشکر مغول را شکستی فاحش داد و دو تن از امیران مغول کشته شدند. دریای شکست خورده نزد اباقاخان بازگشت. اباقاخان بر او خشم گرفت و اباتای^۱ را به جای او گماشت.

در سال ۶۷۲ اباقاخان به جنگ تکدارین موجی (۹) بن جغاتای بن چنگیز رفت. از پسر عم خود براق بن اسن دووا بن موتوکن، یاری خواست. او خود با سپاهش به یاری وی آمد.

اباqa سپاهیان روم را که سردارشان طوغون^۲ و معین الدین پروانه^۳ بود به یاری خود خواند و این نبرد در بلاد گرج رخ داد و تکدار شکست خورد و به کوهی در آن نزدیکی پناه برد تا اباقاخان امان خواست و اباقا امانش داد و از او تعهد گرفت که نه بر اسب سوار شود نه کمان به دست گیرد.

آنگاه به اباقا را خبر دادند که الملک الظاهر بیبرس به بلاد روم داخل شده است. اباقاخان با دو تن از سرداران مغول یکی تودون نویان^۴ و یکی طوغون^۵ لشکری به جنگ او فرستاد. الملک الظاهر در قیساریه یکی از مرزهای بلادشان بود. در این نبرد سپاه مغول و روم شکستی سخت خورد و بسیاری به قتل رسیدند. چون اباقا خبر یافت خود به موضع هزیمت آمد. دید همه آنان که بر زمین افتاده اند از مغولان هستند و نشنید که از لشکر پروانه کسی کشته شده باشد. اباقا پروانه را متهم نمود و چون بازگردید او را به درگاه خواند و بکشت.

اباقا در سال ۶۸۰ لشکر به جنبش آورد و از فرات بگذشت و به رحبه در آمد و نزد فرمانروای ماردین رسول فرستاد. او نیز بیامد زیرا منگو تیمور پسر برادر برکه پادشاه سرای با لشکری از مغول و جماعاتی از گرج و ارمن و روم می آمد. این سپاه به قیساریه و ابلستین^۶ رسید از دریند به رحبه آمد و در رحبه فرود آمد. اباقا نیز لشکری به سرداری منگو تیمور پسر هلاکو روان نمود این لشکر نیز در رحبه فرود آمد. در این حال

۳. متن: پروانه

۶. متن: ابلستین

۲. متن: طمقان

۵. متن: طمقان

۱. متن: ابطای

۴. متن: تدوان

الملک الظاهر بیبرس با لشکر مسلمانان از مصر برسید. و در حمص با مغولان مصاف داد. مغولان سخت منهزم شدند و بیشتر لشکریان ایشان هلاک گردیدند. اباقا از محاصره رجبه دست کشید. برادرش منگو تیمور به هنگام بازگشت از این جنگ بمرد. گویند او را زهر داده بودند. او به هنگام بازگشت به مکانی موسوم به مومواغا رسید و بر یکی از امرای خود فرود آمد. آن امیر به سبب بعضی از اعمالش مورد خشم منگو تیمور بود. از این رو او را زهر خورانید و به حیاتش پایان داد. آن امیر به مصر گریخت. بر خودش دست نیافتند ولی زنان و فرزندان او را بکشتند.

اباقاخان پس از این وقایع (در بیستم ذوالحجه ۶۸۰) بمرد. گویند او نیز به دست وزیرش شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی^۱ مسموم شد جوینی مشیر دولت او و بزرگ همه دولتمردان بود. چون از اباقاخان بی‌مناک شده بود دست به این کار زد. والله سبحانه و تعالی اعلم.

تگودار پسر هلاکو که احمد نامیده می‌شد

چون اباقاخان درگذشت، پسرش ارغون نزد پدر نبود و در خراسان بود. مغولان با برادر اباقا، تگودار بیعت کردند. تگودار اسلام آورد و احمد نامیده شد. پادشاهان زمانش را از این واقعه بی‌گانه‌اند. احمد به مصر نامه نوشت و [سیف‌الدین قلاؤن را] از اسلام خود خیر داد و یاری طلبید. آن‌که این پیام به مصر برد یکی قاضی سیواس قطب‌الدین شیرازی و دیگر اتابک پهلوان بود. برادرش قونغرئای با صمغان^۲ شحنه [در سرحد روم بود]. تگودار او را فراخواند. از آمدن سر بر تافت. غیاث‌الدین کیخسرو صاحب بلاد روم او را پناه داد. تگودار پیامی سراسر تهدید به او داد. از این رو غیاث‌الدین کیخسرو^۳ با قونغرئای به حضور آمدند. تگودار برادر را به قتل آورد و غیاث‌الدین کیخسرو را حبس کرد و برادرش عزالدین را جانشین او نمود و به جای صمغان اولاطو از امرای مغول را شحنگی آن بلاد داد.

احمد تگودار سپس لشکر به خراسان فرستاد به جنگ ارغون. ارغون به دفاع برخاست و لشکر تگودار را در هم کوفت و فراری ساخت.

تگودار بار دیگر لشکر بیاراست و خود به نبرد ارغون رفت. در این جنگ لشکر

۱. متن: جوینی

۲. متن: طغاجار؟

۳. متن: کیخسرو

ارغون شکست خورد و ارغون به اسارت افتاد و جمع بسیاری از سپاهیان او کشته شدند. چنانکه شمار امیران مغول که به قتل رسیدند به دوازده تن رسید. آنان که در لشکرگاه او بودند از این حادثه به وحشت افتادند و به سبب اسلام آوردنش کینه او به دل داشتند. پس بشوریدند نایب او را کشتند. آنگاه او را در سال ۶۸۲ به قتل آوردند و نزد ارغون بن اباق کس فرستادند و فرمانبرداری خویش اعلام کردند. والله تعالی اعلم.

ارغون بن اباق خان

چون مغولان بر احمد بشوریدند و او را کشتند و به ارغون بن اباق اعلام فرمانبرداری نمودند، ارغون بیامد و او را به جای برادر به سلطنت برداشتند.

ارغون، غیاث الدین کبخسرو صاحب بلاد روم را به اتهام دخالت او در قتل عمش قونغر تای در زندان، بکشت و در آغاز حکومتش شمس الدین جوینی را بگرفت. او به قتل پدر و عمش متهم شده بود.

ارغون خان سعدالدوله یهودی را که از مردم موصل بود وزارت داد و او بود که او را به سعدالدوله ملقب نمود. سعدالدوله به حکمت عالم بود.

ارغون پسر خود غازان و الجاتیو خربنده را زیر نظر اتابک نوروز امارت خراسان داد. ارغون از دین اسلام رویگردان بود و دین بر همنان را دوست می داشت و به پرستش بتان و سحر و ریاضت دلبسته بود. جماعتی از ساحران هند نزد او آمدند و برای حفظ صحت و دوام سلامت او دارویی ترکیب کردند. چون ارغون به خوردن آن دارو ادامه داد، به صرع مبتلا شد و در سال ۶۹۰ جهان را بدرود گفت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

گیخاتو^۲ خان پسر اباق خان

چون ارغون بن اباق بمرد، دو پسر او خربنده و غازان دور از پدر و در خراسان بودند. مغولان نزد برادرش گیخاتو خان گرد آمدند و با او بیعت کردند و به سلطنتش برداشتند. گیخاتو خان پادشاهی بد سیرت بود و در ارتکاب منکرات و اباحه محرّمات و تعرض به پسران امیران افراط می کرد. بایدهو پسر تراغای پسر هلاکو از امرای لشکر او بود. امرای مغول در نهران با او به پادشاهی بیعت کردند. گیخاتو خان آگاه شد و از لشکرگاه خویش به

سوی کرمان گریخت. یاران بایدو از پی او رفتند و او را در اطراف موغان^۱ بیافتند و کشتند. این واقعه در سال ۶۹۳ اتفاق افتاد. سه سال و چند ماه از پادشاهیش گذشته بود. والله تعالی اعلم.

بایدو پسر تراغای پسر هلاکو خان

چون امرای مغول گیخاتو خان را کشتند با پسر عمش بایدو بن تراغای بن هلاکو بیعت کردند. در این هنگام غازان پسر ارغون در خراسان بود. به جنگ بایدو رفت. اتابک نوروز نیز با او بود.

چون دو لشکر رویاروی آمدند پیک‌ها و پیام‌های صلح رد و بدل شد و چنان نهادند که صلح برقرار شود و اتابک نوروز نزد بایدو بماند. چون پیمان صلح بسته شد، غازان بازگردید.

اتابک نوروز نزد غازان رسول فرستاد و او را به جنگ بایدو تحریض کرد. غازان با لشکر خود رهسپار خراسان شد. چون خبر به بایدو رسید با نوروز به مشورت پرداخت. نوروز گفت: من او را بسنده‌ام. بایدو صبر کرد. تا غازان برسد و نوروز را به قتال او روانه نمود. چون نوروز با غازان روبرو شد او را از وضع لشکر بایدو بپاگاهانید و گفت امر را با او دل یکتا نیست. چون دو لشکر روبرو شدند امرای بایدو به توطئه نوروز عصیان کردند و بایدو^۲ منهزم شد و به نواحی آذربایجان رفت^۳. در آنجا او را بیافتند و کشتند. قتل او در سال ۶۹۴ اتفاق افتاد. مدت حکومتش هشت ماه بود. والله سبحانه و تعالی اعلم.

غازان بن ارغون

چون بایدو منهزم شد و به قتل رسید غازان پسر ارغون خان به جایش نشست. برادر خود خربنده را امارت خراسان داد و اتابک نوروز را مدبر امور مملکت قرار داد. در آغاز سلطنت به کار تراغای یکی از امرای خود و موالی او که در قتل گیخاتو شرکت جسته بود، پرداخت.

تراغای بر جان خود بیمناک شد. در آن هنگام میان بغداد و موصل فرود آمده بود. نزد الملک العادل کتبوقا کس فرستاد و اجازت خواست که به او پیوندد. کتبوقا نیز آنان را در

۱. متن: غانه

۲. متن: نوروز

۳. متن: همدان

بلاد خود جای داد.

یکی از امرای غازان به نام سلامش^۱ سر به شورش برداشت. غازان لشکری به سرکوب او فرستاد. سلامش که منهزم شده بود جمعی کثیر از یارانش کشته شده بود از کتبوقا یاری خواست. کتبوقا او را به مصر در آورد. و به مجلس خود داخل نمود و او را مقامی ارجمند داد. سلامش و قوم او، طایفه اویرات، در مصر سکونت جستند. و همگان را اقطاع داد. این امر نیز از علل فتنه میان آن دو دولت بود.

غازان اتابک نورو را به قتل آورد سبب این قتل آن بود که نورو از غازان بیمناک شده بود و بالاچین سلطان مصر و شام که بعد از کتبوقا زمام امور را به دست گرفته بود مکاتبه می کرد. نورو که خطر را نزدیک احساس می کرد به هرات رفت و به فرمانروای آن ملک فخرالدین بن شمس الدین کرت پناه برد؛ ولی ملک فخرالدین پادشاه غور و غرچستان^۲ او را گرفته تسلیم قتلغشاه نمود و قتلغشاه او را به قتل آورد.

غازان پس از قتل نورو، برادران او را که در بغداد بودند یعنی حاجی و لکزی را کشت. [این واقعه در سال ۶۹۶ واقع شد].

از این پس فرار سلامش و سپس منجورخ داد. سلامش امیری در بلاد روم بود و یک تومان^۳ لشکری در خدمت داشت - تومان در نزد مغولان عبارت است از ده هزار^۴ سپاهی - از غازان بیمناک شده بود و نزد لاچین کس فرستاد و از او اجازه خواست که بدو پیوندد.

غازان لشکری به جنگ او فرستاد. چون جنگ در پیوست یاران سلامش از گردش پراکنده شدند و او زن و فرزند رها کرد و به مصر گریخت. پادشاه مصر لشکری در اختیار او گذاشت که برود زن و فرزند خود بیاورد. چون به سیس رسیدند سپاهیان مغول راه بر او گرفتند. در این نبرد شکست خورد و آن امیر مصری که همراه او بود کشته شد. او خود به یکی از دژها پناه برد. او را از آن دژ فرود آوردند و نزد غازان فرستادند. غازان او را بکشت. برادرش قُطْقُطُو با همه لشکریانی که با او بودند در مصر ماندند. همه این امور بر شمرديم سبب شد که میان غازان خان و مصریان فتنه ها پدیدار شود.

بعضی از امرای شام و مصر که از سلطان خود الملک الناصر محمد بن قلاوون بیمناک

۳. متن: طومار

۲. متن: سیستان

۱. متن: سولان

۴. متن: صد هزار

شده بودند به غازان پیوستند و او را به تسخیر شام برانگیختند. غازان خان در سال ۶۹۷ با لشکرهای مغول و ارمن رهسپار شام شد. قتلغشاه و مولای نیز با او بودند.

الملک‌الناصر با لشکریان مسلمان از مصر بیامد. چون به غزه رسید خبر یافت که برخی از ممالیک از یاران کتبوقا و امرای مغول به مصر به مهاجرت کرده‌اند به توطئه پرداخته آهنگ فروگرفتن او را دارند. الملک‌الناصر در رفتن بر آنان سبقت گرفت و برای رویارویی با مغولان راهی حمص شد. چون برفت و در مجمع المروج^۱ دو طرف بر هم زدند، مسلمانان در محاصره افتادند و جمعی کثیر از ایشان کشته شد. سلطان خود را برهانید و به مصر رفت. غازان با لشکر آراسته پیش تاخت و حمص را بگرفت و هر چه در لشکرگاه سلطان باقی مانده بود همه را تاراج کرد و سپس به دمشق راند و شهر را بگرفت و برای تصرف اموال قلعه را محاصره نمود. دفاع از قلعه را المنصور، علاءالدین سنجر به عهده داشت و نیک پایداری کرد. غازان خان همه اطراف قلعه را ویران کرد. از جمله دارالسعاده و ایوان ملک نیز ویران شدند.

غازان خان از دمشق لشکر به حلب راند. حلب را بگرفت. قلعه حلب مقاومت می‌ورزید. لشکرهای او در اطراف بلاد دست به قتل و غارت می‌زدند. چنان‌که دامنه این قتل و غارت‌ها به غزه نیز کشیده شد. چون در تصرف قلاع شام به جایی نرسید به دیار خود بازگردید و قتلغشاه را با لشکرش برای نگهداری شهر و محاصره قلعه به جای گذاشت و یحیی بن جلال‌الدین را برای گرد آوردن اموال.

غازان خان، قفقاق را نیابت دمشق و بکتمر را نیابت حلب و حمص و حماة داد. الملک‌الناصر به شام بازگشت و نخست باب عطا بر لشکریان بگشود و نواقص را بر طرف ساخت. بر مقدمه بیبرس^۲ چاشنیگیر و سلار سرپرست کشورش را روان داشت. اینان به صالحیه فرود آمدند. قفقاق و بکتمر نایبان دمشق و حلب امان خواستند و بار دیگر به اطاعت سلطان مصر در آمدند. بیبرس چاشنیگیر و سلار بر شام مستولی شدند. و قتلغشاه به عراق بازگردید.

غازان خان در سال ۶۹۹^۳ بار دیگر آهنگ شام نمود و از فرات بگذشت و در رجه فرود آمد و به مردم شام نامه‌ای خدعه آمیز نوشت. قتلغشاه را پیش فرستاد. او به قدس حمله کرد. قبایل ترکمان در آنجا بودند. بر سپاه او دستبردی دلیرانه زدند و در همانجا

۳. متن: ۶۹۲

۲. متن: سرمز

۱. متن: مرج‌المروج

بماندند. الملک الناصر در سوم شعبان همان سال از مصر برسید. با قتلغشاه در مرج الصفر مصاف داد و پس از جنگی سخت او را منهزم نمود و از پی او براند. چون شب فرارسید مغولان بر سر کوهی شدند که بر سر راهشان قرار گرفته بود. مسلمانان تا بامداد به حراست پرداختند. عاقبت از هر سو شمشیر در آنان نهادند. مغولان که می‌گریختند به زمینی گلناک افتادند و از نهر دمشق سیلاب‌ها راه بر ایشان بیست و جز اندکی از ایشان رهایی نیافت.

بقایای لشکر شکست خورده نزد غازان‌خان که در حوالی گیلان بود رسید. غازان بیمار شد و در ماه ذوالحجه سال ۷۰۳ درگذشت. گویند که او از شدت اندوه مرد. والله تعالی اعلم بالصواب.

خربنده پسر ارغون‌خان

چون غازان هلاک شد برادرش خربنده جانشین او گردید او در آغاز پادشاهی به دین اسلام گروید و محمد نامیده شد و غیاث‌الدین لقب گرفت. خربنده قتلغشاه را به نیابت سلطنت باقی گذاشت. آن‌گاه آهنگ نبرد با امرای محلی گیلان نمود و لشکر بدان سو کشید. و خربنده در این نبرد بر آنان پیروز شد و امیر چوپان را به جای آنان فرمانروای گیلان ساخت.

سلطان خربنده خلفا را تعظیم می‌کرد و نام ایشان بر سکه نقش می‌کرد. سپس در اثر مصاحبت با شیعیان عقیده‌اش دیگرگون شد و نام شیخین را از خطبه بینداخت و اسامی امامان اثنا عشری را بر سکه نقش می‌کرد. آن‌گاه میان قزوین و همدان شهری احداث کرد و آن را سلطانیه نامید و در آنجا فرود آمد و برای خود خانه‌ای ساخت از خشت‌های طلا و نقره. و در برابر آن بستانی ساخت که درختانش از طلا و میوه‌هایش از مروارید و دیگر گوهرها بود و به جای آب شیر و عسل در جوی‌هایش جاری ساخت. جمعی پسران و دختران زیبا به جای غلمان و حوریان بهشتی در آن جای داد تا آنچه ساخته شبیه بهشت باشد. خربنده دست تعرض به زنان قوم گشود و در این کار افراط نمود.

در سال ۷۱۳ لشکر به شام کشید و از فرات بگذشت و در رجه فرود آمد و بازگردید. سپس هلاک شد. گویند یکی از امرایش او را مسموم نمود مرگ او در سال ۷۱۶ اتفاق افتاد. والله تعالی اعلم.

ابوسعید بن خربنده

چون سلطان خربنده هلاک شد فرزند او ابوسعید کودکی سیزده ساله بود. امیر چوپان که ابوسعید را برای سلطنت خردسال می‌شمرد، نزدیک ازبک خان پادشاه نواحی شمال، به سرای کس فرستاد و او را فراخواند تا سلطنت عراقین را به دست او سپارد. قتلغ تمر نایب ازبک‌خان او را از پذیرفتن از پیشنهاد برحذر داشت و امیر چوپان با ابوسعید، با وجود خردسالی بیعت نمود.

ابوسعید در آغاز سلطنت خویش، رشیدالدین فضل‌الدین ابی‌الخیر همدانی^۱ طیب را متهم به قتل پدر ساخت و بکشت. رشیدالدین در همه علوم سرآمد بود. او را کتابی است که در آن اخبار تاتار و انساب و قبایل ایشان را گرد آورده است. او نیز این انساب را به صورت شجره نوشته چنان‌که ما در این کتاب کرده‌ایم.

امیر چوپان در این هنگام در خراسان بود و با شاهزاده یسور^۲ بن براق‌بن اسن دُوا، نواده جغتای، که فرمانروای خوارزم بود می‌جنگید. ازبک‌خان فرمانروای شمال او را ترغیب کرده بود که لشکر به خراسان کشد و لشکری نیز در اختیار او گذاشته بود. چون خربنده بمرد، یسور طمع در استیلای خراسان بست و با امرای مغول در دولت ابوسعید مکاتبه می‌کرد و آنان را به عصیان فرامی‌خواند. آنان نیز هر چه بیشتر آتش طمع او را تیز می‌کردند.

امیر چوپان به اردو^۳ رفت و او را از این امر بی‌اگاهانید. اردو در زبان ایشان به معنی لشکرگاه یا محل خیمه‌هاست.

چون ابوسعید از توطئه امرای خویش خبر یافت چهل تن از ایشان را به قتل رسانید. چوپان در سال ۷۱۸ لشکر به خراسان برد و یسور بر خراسان و بخشی از عراق عجم مستولی شده بود. ازبک‌خان فرمانروای شمال نایب خود قتلغ تمر را با لشکری به یاری او فرستاد. امیر چوپان با این سپاه در نبرد شد. امیر چوپان سرزمین‌هایی را که یسور از خراسان گرفته بود بستد و بر سر باقی با او مصالحه نمود. آن‌گاه ازبک‌خان فرمانروای شمال به مراغه لشکر برد و با غنایم بسیار بازگشت. چوپان با سپاه خود از پی او رفت ولی بدو دست نیافت. یسور در سال ۷۲۰ هلاک شد.

۱. متن: ابی‌الطیب رشیدالدوله فضل‌الله بن یحیی‌المحمدانی.

۲. متن: سیول

۳. متن: اردن

پس از مرگ او همه بلادی را که یسور از قلمرو او در خراسان تصرف کرده بود بازگردانید.

از یک خان کینه ابوسعید را به دل داشت، زیرا بر خود نمی‌تافت که امیر چوپان بر او و بر خاندان چنگیزخان تحکم کند. از این رو امرای نواحی را همواره بر ضد امیر چوپان بر می‌انگیخت و همه در انتظار هلاکت او بودند.

از یک خان ملوک اطراف را به یاری خواند تا امیر چوپان و ابوسعید را از میانه بگیرند. تا آنجا که دختر به پادشاه مصر داد.

میان از یک خان و ابوسعید هیچ‌گاه مصالحه آشتی صورت نگرفت. چنانکه در اخبارشان آوردیم.

از یک خان در سال ۷۲۰ لشکر به جنگ چوپان بیاراست و در کنار رود کر (کورا) میان دو سپاه جنگ افتاد و از امیر چوپان شکست خورده بازگشت. بار دیگر لشکری بیاراست و به سرداری قتلغ تمر نایب خود روانه نبرد ساخت.

امیر چوپان، نایب ابوسعید، پسر خود دمرdash (تیمورتاش) را در سال ۷۲۱ به بلاد سیس فرستاد. دمرdash سه قلعه از قلاع آن بلاد را تسخیر کرد و ویران نمود. آن‌گاه نزد الملک‌الناصر پادشاه مصر رسول فرستاد و از او برای جهاد ارمن در سیس یاری طلبید. سلطان مصر در سال ۷۲۲ لشکر خود با جماعتی از متطوعه را به یاری او فرستاد. اینان سیس را محاصره کردند. از آن پس در سال ۷۱۳ میان الملک‌الناصر و ابوسعید پیمان صلح بسته شد و کارها استقامت یافت.

جمعی از امرای مغول از نزدیکان ابوسعید پادشاه مغول در عراقین عزم کردند و حج به جای آوردند.

در سال ۷۲۵ امیر چوپان لشکر به خراسان برد زیرا کبک‌خان بن یسور^۱ لشکر به خراسان آورده بود. در این نبرد امیر چوپان شکست خورد و کبک‌خان بر خراسان مستولی گردید. بار دیگر امیر چوپان پیروز شد و از لشکر او کشتار بسیار کرد و خراسان را بار دیگر به ابوسعید بازگردانید.

در آن هنگام که امیر چوپان سرگرم نبرد در اطراف خراسان بود خبر یافت که سلطان ابوسعید، پسرش دمشقی خواجه^۲ را گرفته و در بند کشیده است. امیر چوپان عصیان کرد

۲. متن: خوفی دمشق

۱. متن: سیول

و لشکر بر سر ابوسعید کشید ولی یارانش از گردش پراکنده شدند. امیر چوپان به هرات رفت. و در آنجا در سال ۷۲۶ به قتل رسید. ابوسعید اجازه داد که پسرانش پیکر او را در مقبره‌ای در مدینه نبویه - علی ساکنها افضل الصلوة والسلام - دفن کنند. پیکر امیر چوپان را به مدینه بردند ولی نتوانستند در آنجا به خاکش بسپارند. امیر مدینه گفت این کار به اجازه سلطان مصر صورت خواهد پذیرفت. از این رو او را در بقیع به خاک سپردند. چون خبر کشته شدن امیر چوپان به پسرش دمردش (تیمورتاش) که در بلاد روم بود رسید، بترسید و با همه یاران خود از امرا و عساکر به مصر رفت.

سلطان الملک الناصر او را به گرمی استقبال کرد و اکرام نمود و رسولان ابوسعید از پی او بیامدند و از ابوسعید پیام آوردند که حکم خدا را در حق او اجرا کنند. سلطان مصر نیز گفت در مقابل باید در حق قراسنقر از امرای شام هم که با آنان به منازعه برخاسته بود حکم خدا اجرا گردد و در حق هر دو حکم اجرا شد و این پاداش اعمالی بود که مرتکب شده بودند.

از آن پس رشته‌های دوستی میان آن دو سلطان استوار گردید و میان دو خاندان مصاهرت به وجود آمد. و دست‌اندازی‌ها و تجاوزات اعرابی که میان آن دو مملکت سکنا داشتند به پایان آمد.

سلطان ابوسعید در سال ۷۳۶ درگذشت و از او فرزندی بر جای نماند. او را در سلطانیه به خاک سپردند. پس از او میان دولتمردانش خلاف افتاد و پادشاهی فرزندان هلاکو منقرض شد و بلادی که در تصرف داشتند میان امرا تقسیم شد و دولت‌هایی در خراسان و عراق عجم و فارس و آذربایجان و عراق عرب و بلاد روم پدید آمد و ما در این باب سخن خواهیم گفت. واللہ وارث الارض و من علیها و الیه یرجعون.

پریشانی دولت خاندان هلاکو و تقسیم مملکت میان امیران و فرمانروایی شیخ حسن در بغداد و استیلای فرزندان او بر تبریز و بیان ملک و دولت ایشان و آغاز و انجام کارشان

چون ابوسعید بن خربنده پادشاه تاتار در سال ۷۳۶ در بغداد هلاک شد و فرزندی بر جای نگذاشت امرای مغول و وزیر او خواجه غیاث‌الدین پسر خواجه رشیدالدین اریاخان